

ایران، کانون چند زیرسیستم منطقه‌ای

احمد نقیب‌زاده*

استاد و عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران
(تاریخ دریافت: ۸ دی ۱۳۸۷ - تاریخ تصویب: ۱۷ شهریور ۱۳۸۸)

چکیده

پس از فروپاشی نظام دوقطبی، این سؤال مطرح شد که چه نظم یا نظامی در انتظار ساختار روابط بین‌الملل است. بدیهی بود که ایالات متحده آمریکا تلاش گسترده‌ای برای تثبیت یک جهان تک‌قطبی به‌عمل آورد. اما اقبال تحقق چنین رؤیایی بسیار کم بود، زیرا این سیاست با مخالفت آشکار و پنهان تمام قدرت‌های دیگر روبه‌رو می‌شد. الگوی همگرایی منطقه‌ای اروپا که از پیش مورد توجه بسیاری از کشورها قرار گرفته بود، به پیدایش شکل‌های منطقه‌ای چندی کمک کرده بود که در دنیای آشفته و خطرناک پسادوقطبی بر قوت و استحکام خود افزودند و بدین ترتیب خطوط یک دنیای چندقطبی منطقه‌ای در افق نمایان شد. امروز بیش از هر زمان دیگر مزیت و مناسبت همکاری‌های منطقه‌ای آشکار شده و اغلب کشورها به دنبال آن هستند. حال این سؤال پیش می‌آید که ایران چه وضعیتی داشته و وضعیت مطلوب آن به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای چیست؟ قرارگرفتن در میان چند زیرسیستم منطقه‌ای مانند خاورمیانه، خلیج فارس، آسیای مرکزی، قفقاز و آسیای جنوب‌غربی، موقعیتی بی‌نظیر برای ایران به‌وجود آورده است که بهره‌مند شدن از مزایای آن در گروهی یک سیاست و دیپلماسی قابل‌تأمل و حساب‌شده است.

واژه‌های کلیدی

منطقه‌گرایی، سیستم منطقه‌ای، روابط بین‌الملل، همگرایی

* Email: anagh@ut.ac.ir

مقدمه

«برای مدت‌های زیادی مطالعات منطقه‌ای و نظم منطقه‌ای جایگاه کوچک و حتی غیرقابل اهمیتی در مکاتب و تئوری‌های روابط بین‌الملل داشت. اینک ما کتاب‌هایی در پیش رو داریم که به ما می‌گویند منطقه، برای فهم دنیای سیاست اهمیتی مرکزی دارد. نه تنها مناطق بیش از گذشته به صحنه‌های برخورد و همکاری تبدیل شده‌اند، بلکه نسبت به سطح کش‌های متقابل قدرت‌های جهانی نیز استقلال بیشتری کسب کرده‌اند. از زمانی که «جهانی‌شدن» به مفهومی کلیدی در درک نظم جهانی در حال ظهور تبدیل شده، همواره با منطقه‌گرایی همراه بوده است تا جایی که به قول باری بوزان می‌توان عبارت نظم جهانی‌شده مبتنی بر مناطق قدرتمند یا جهان جهانی‌شده منطقه‌ای را مفهوم‌سازی کرد» (Acharya, 2007, p. 629).

مقدمات مرکزیت یافتن منطقه‌گرایی در نظم نوین جهانی از پیش فراهم شده بود. پیش از آنکه نظام دوقطبی با فروپاشی یکی از دو قطب قدرت پایان پذیرد؛ الگوی همگرایی اروپا توجه بسیاری از مناطق جهان را به خود جلب کرده و تشکل‌های منطقه‌ای مختلفی در گوشه و کنار جهان به وجود آمده بود. در این میان تلاش‌های ایالات متحده آمریکا برای حفظ و تثبیت یک جهان تک‌قطبی به رهبری خود، برخلاف جریان غالب جهانی قرار داشت و شکست این سیاست که دیر یا زود آشکار می‌شد، راه را بر ظهور نظم واقعی جهانی و پارادایم جدید در قالب یک جهان چندقطبی منطقه‌ای بازمی‌کرد. همان‌طور که آنتونی نگری و میکایل هآرت در کتاب «امپراطوری» عنوان می‌کنند، در جهان جدید دیگر هیچ کشوری نمی‌تواند خود را قطب قدرت یا پیشگام و پیشرو بداند (Hardt Negri, 2005).

تقسیم کار و تخصص در سطح بین‌المللی و تلاش برای نهادینه کردن آن در قالب گات و پس از آن «سازمان تجارت جهانی» از یک سو و تلاش کشورها برای مقاومت در برابر روند جذب و هضم به وسیله ابرقدرت‌ها و ضرورت حضور مؤثر در عرصه بین‌المللی که جز از طریق تجمیع چند قدرت میسر نبود از سوی دیگر، زمینه‌های منطقه‌گرایی را فراهم کرده بود. در دهکده جهانی یا جامعه جهانی که پیوندهای گوناگون و وابستگی‌های متقابل، حاکمیت مطلق دولت‌ها را به چالش کشیده و مرزهای ملی مفهوم سابق خود را از دست داده‌اند و جامعه جهانی به چیزی شبیه جامعه ملی درآمده، تشکل‌های منطقه‌ای در چنین وضعیتی می‌توانند مانند احزاب سیاسی در یک جامعه ملی به ایفای نقش بپردازند.

همان‌طور که در جامعه ملی هیچ فردی نمی‌تواند به‌تنهایی به قدرت سیاسی دست یابد و به‌ناچار باید در پناه یک حزب جایگاهی در معادلات سیاسی پیدا کند، یک کشور هم نمی‌تواند به‌تنهایی در معادلات قدرت جهانی جایگاهی پیدا کند. از این رو ضرورت منطقه‌گرایی خود را بر همه کشورها تحمیل می‌کند و در این میان، کشورهایی موفق خواهند بود که با تمهیدات لازم به استقبال آن رفته و قدرت خود را در درون یک تشکل منطقه‌ای تعریف کنند. در این جا این سؤال پیش می‌آید که ایران در چه وضعیت بالقوه و بالفعلی قرار داشته و بهترین راهکار برای تجلی ایران به‌صورت یک قدرت منطقه‌ای چیست؟ بررسی این وضعیت در گروهی تحلیل درست از موقعیت منطقه‌ای ایران، اقدام‌های انجام‌شده و اقدام‌هایی است که باید انجام بگیرد. با طرح این سؤال ساختار بحث حاضر را در سه بخش سازماندهی می‌کنیم. بخش اول به مباحث نظری اختصاص دارد. بخش دوم به تشریح موقعیت ژئواستراتژیک ایران و نقد و تحلیل سیاست‌های کنونی ایران می‌پردازد، تا در بخش سوم به تدوین یک راهکار واقع‌بینانه و مناسب برای گذار از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب بپردازیم.

همگرایی منطقه‌ای در عصر جهانی شدن

آمار و ارقام توافقی‌نامه‌های منطقه‌ای نشان از موج جدید منطقه‌گرایی دارد که فرق آن با آنچه در دوران دوقطبی صورت گرفته بود در این است که برخلاف گذشته، منطقه‌گرایی جدید به یکی از شاخص‌ها یا مهم‌ترین شاخص نظام بین‌المللی تبدیل شده است. از ۱۲۴ موافقت‌نامه که بین سال‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۹۴ به امضاء رسیده‌اند، فقط ۳۸ مورد به مرحله اجرا رسیده است. ۳۱۲ موافقت‌نامه همکاری‌های منطقه‌ای تا ژانویه ۲۰۰۵ در حالی امضا شده است که از تأسیس سازمان تجارت جهانی در سال ۱۹۹۶ تا ۱۵ ژوئن ۲۰۰۶، ۱۴۷ مورد به مرحله عمل رسیده‌اند (Echinard; Guilhot, 2008, p.775).

این موج نشان می‌دهد که الزام‌های جدیدی، کشورهای مختلف را به سوی همکاری‌های منطقه‌ای سوق می‌دهد که بسیار قوی‌تر و جدی‌تر از الزام‌های گذشته است. از میان اظهار نظرها و مقاله‌هایی که در این باره به رشته تحریر درآمده است، می‌توان سه تفسیر را از هم متمایز کرد. اول آنکه انگیزه اصلی کشورهایی که با یکدیگر پیمان‌های منطقه‌ای امضا می‌کنند مانند گذشته دست یافتن به توسعه اقتصادی است؛ حتی در ایالات متحده آمریکا هم مشاهده

می‌شود که ایالات مختلف به‌ویژه در جنوب خاوری این کشور دست به همکاری‌های اقتصادی زده‌اند تا مشکلات خود را بهتر حل کنند (Oberding, 2002, p. 480). در انگلستان نیز این پدیده در حال گسترش بوده و از سال ۱۹۹۷ دولت مرکزی تدابیری اندیشیده تا به اقتصاد دولت‌های محلی استقلال بیشتری داده و دست آنها را در اتخاذ یک استراتژی کارآمدتر باز گذارد (Haughton; Counsell, 2004, p. 138). همین استدلال در مورد همگرایی‌های منطقه‌ای هم به کار می‌رود. یکی از نویسندگان بر این باور است که مجموعه‌ای از توافقی‌های منطقه‌ای به پیشرفت سریع کشورهای در حال توسعه می‌انجامد که آسه‌آن نمونه‌ای از آن است (Nesadurai, pp. 235-253).

نویسنده دیگری بر این باور است که کشورهای عضو این پیمان، این تشکل را در خدمت منافع ملی می‌بینند: «در اینجا منطقه‌گرایی نه به‌عنوان هدف، بلکه به‌عنوان ابزاری در خدمت دولت‌ها مورد توجه قرار گرفته است» (Bousseau du Rocher, p. 9). دو صاحب‌نظر دیگر ضمن تعریف منطقه‌گرایی در این عبارت: «یک فضای منطقه‌ای در صورتی همگرایی منطقه‌ای به حساب می‌آید که جریان‌های مختلف بین کشورهای آن منطقه را از طریق ایجاد نهادها مبتنی بر قواعد مشترک پایدار متمرکز ساخته باشند»، بر این باور است که با سازماندهی روابط کشورهای یک منطقه و برقراری همکاری‌های مختلف بین آنها با تمرکز بر همکاری‌های اقتصادی، می‌توان انتظار پیشرفت‌های سریع برای آن منطقه داشت (Figuière, 2006, p. 85).

نویسنده کتاب «چشم‌اندازهای ملی در نو منطقه‌گرایی جنوب» (Hettne, 2000, p. xxvi) چنین استدلال می‌کند که تنگناهای اقتصادی در کشورهای جنوب و علاقه به دستیابی به فضای اقتصادی بازتر، آنها را به همکاری‌های منطقه‌ای وا می‌دارد. این نیاز سبب شده است تا انواع مختلفی از منطقه‌گرایی به وجود آید که بعضی از آنها تلاشی برای ورود بهتر به عصر جهانی شدن تلقی می‌شوند. همین استدلال آخر، دومین برداشت از منطقه‌گرایی جدید را رقم می‌زند. این دو برداشت از منطقه‌گرایی جدید به‌صورت سؤالی در بسیاری از مقالات مربوط به این موضوع به‌چشم می‌خورند. نویسنده‌ای با طرح همین دو دیدگاه استدلال می‌کند که منطقه‌گرایی، مرحله‌ای تعیین‌کننده در عصر جهانی شدن است و اقتصاد جهانی به‌گونه‌ای پیش می‌رود که هر کشوری برای مقاومت بهتر و کاهش آسیب‌ها، چاره‌ای جز همکاری با کشورهای همسایه و منطقه خود ندارد.

به عبارت دیگر، منطقه‌گرایی، بهترین شیوه برای ادغام در بازار جهانی است. زیرا ورود یک تنه به این بازار نتیجه‌ای جز نابودی کامل و از دست دادن تمام امکانات مقاومت ندارد (Tchenzette, 2004). نویسنده دیگری با طرح مفهوم کلیدی «پویایی توسعه‌گرایی منطقه‌ای» معتقد است توافق‌های منطقه‌ای، به‌ویژه برای کشورهای جهان سوم، امتیازات متعددی در بردارد. این توافق‌ها به شرط آنکه چارچوب نهادی و سازمانی مناسبی پیدا کنند در درجه اول اجازه می‌دهند که کشورهای عضو، فعالانه‌تر به تجارت جهانی بپیوندند. دوم اینکه در صورت تحقق یک برنامه صنعتی در سطح منطقه‌ای توان فناوری بیشتری داشته باشند. سوم اینکه امنیت منطقه را به شدت بالا برده و منزلت آن کشورها را در نظر سایر بازیگران افزایش می‌دهد که این نیز خود امتیازات تازه‌ای را به ارمغان می‌آورد (Deblock in Berthaud; kebabdjian, 2006, pp. 248-260).

اما به نظر بحث از این مسائل فراتر رفته و عاملی به مراتب قوی‌تر در پشت سر تمام حرکت‌های منطقه‌گرایی قرار دارد و آن «نظم نوین جهانی» است که پس از فروپاشی نظام دوقطبی، نطفه آن بسته شده است. اگر دو رویکرد گذشته، اقتصاد را محور منطقه‌گرایی تلقی می‌کردند، در این برداشت سیاست و امنیت در اولویت قرار می‌گیرد. این رویکرد مهم از نظریه‌های نوواقع‌گرایی است که عرصه بین‌المللی را فرو رفته در هرج و مرج می‌بیند که جز برای بازیگران قدرتمند امنیت نخواهد داشت. از آنجا که دیگر هیچ کشوری به‌تنهایی نمی‌تواند ادعای ابرقدرتی بکند و حتی قدرت‌های بزرگ گذشته نیز خود را در پيله‌ای از پیمان‌های منطقه‌ای قرار داده‌اند تا بدین ترتیب بر قدرت و امنیت خود بیفزایند، بازیگران کم‌قدرت توان ورود یک تنه به این عرصه را نخواهند داشت. از سوی دیگر پیچیدگی امور جهان به‌گونه‌ای است که دیگر نمی‌توان سیاست، اقتصاد، فرهنگ و سایر وجوه زندگی جمعی را از یکدیگر تفکیک کرد؛ هرگونه تشکل منطقه‌ای ابعادی همه‌جانبه به خود خواهد گرفت.

وضعیت ایران و منطقه پیرامون آن

ایران بر سر چهارراهی قرار دارد که مانند پلی خاورمیانه، قفقاز، آسیای مرکزی، آسیای غربی و خلیج فارس را به هم متصل می‌کند. هر یک از این مناطق مشکلات و مسائل خاص خود را دارند و به‌طورمعمول ایران باید در مورد هر یک از آنها یک سیاست مشخص و روشن داشته باشد.

الف- منطقه خاورمیانه

عمده‌ترین مسئله این منطقه، تضاد اعراب و اسرائیل است. ایران آشکارا سیاست طرفداری از فلسطین را در پیش گرفته است، اما در رابطه خود با اعراب دو مرحله را پشت سر گذاشته است؛ مرحله اول تحت تأثیر اهداف انقلابی شاهد ابراز خصومتی آشکار علیه رژیم‌های وابسته عرب بود. تنها دو کشور سوریه و لیبی از این سیاست معاف بودند. رژیم‌های عرب منطقه نیز خصومت خود را طی جنگ ایران و عراق با طرفداری از بغداد ابراز می‌کردند. اما در مرحله دوم که از اواسط دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی و به‌طور مشخص از دوم خرداد ۱۳۷۶ شروع شد، بر تشنج‌زدایی با همسایگان استوار بود. اما سیاست طرفداری از فلسطین همچنان در رأس دیپلماسی ایران باقی مانده است. هر چند به‌طور کلی چیزی جز عوارض منفی و تهدیدهای جدی برای ایران به ارمغان نیاورده است و تنها توجیه آن مباحث عقیدتی است. در دنیای عرب، ایران پیوسته با سه کشور عراق، عربستان و بعد از سال ۱۹۷۱ با امارات متحده عربی درگیر است. رقابت ایران و عراق همیشه با نموداری از خشونت ترسیم می‌شود. در حالی که رقابت ایران و عربستان با نوعی رفتار حکیمانه از جانب دو طرف همراه بوده است. اما این به معنای نادیده گرفتن رقابت قدرت در بین دو کشور نیست. روابط ایران با امارات متحده عربی، برعکس همیشه متأثر از سیاست ایران در خاورمیانه بوده و طرح حاکمیت جزایر سه‌گانه ایرانی، چیزی جز عملیات ایدایی برای اعمال فشار بر ایران نبوده و نیست که از سوی قدرت‌های فرامنطقه‌ای انجام می‌گیرد (Adelkhah, 1999, pp. 40-49). اما این نکته تنها مسئله ایران در خاورمیانه نیست، بلکه تعارض ایران با رژیم گیتی‌گرای ترکیه که رقیب دیرینه ایران در منطقه است، اهمیت بیشتری دارد که در جای دیگر به آن می‌پردازیم.

ب- آسیای مرکزی و قفقاز

این منطقه که در کل می‌توان آن را منطقه خزر نامید، منطقه جدیدی است که پس از فروپاشی شوروی به وجود آمد. ایران هیچ استراتژی و برنامه‌ای جز سیاست‌های پیش‌پا افتاده و ساده‌اندیشانه‌ای مبنی بر ترویج ایدئولوژی مذهبی برای نفوذ در این منطقه نداشت، در حالی که رقبای منطقه‌ای ایران و قدرت‌های بین‌المللی، خود را برای ورود همه‌جانبه به این حوزه آماده می‌کردند. به همین دلیل ایران نه توانست بازارهای کشورهای جدید را تسخیر کند و نه

پایگاه سیاسی به‌دست آورد، بلکه برعکس به‌عنوان عامل اغتشاش و حمایت از گروه‌های معارض اسلامی معرفی شد. آنچه ضرورت داشت تفکیک حوزه‌های نفوذ فرهنگی از حوزه‌های اقتصادی و سیاسی در سیاستگذاری ایران بود. نبود چنین سیاستی باعث شد که ایران حتی در ایالت سابق خود، یعنی جمهوری آذربایجان یا ایران کوچک آسیای مرکزی یعنی تاجیکستان هم هیچ نفوذی به‌دست نیاورد. آنچه باعث حضور ایران در معادله‌های منطقه می‌شود، قدرت ذاتی و اهمیت استراتژیک آن است و نه سیاست‌های این کشور. بلا تکلیفی ایران در زمانی خودنمایی می‌کرد که هجوم قدرت‌های دیگر به این منطقه در حال شکل‌گرفتن بود.

با فروپاشی شوروی یک خلاء ناگهانی در حوزه‌های آسیای مرکزی، خزر و قفقاز به وجود آمد که مانند حوزه بالکان در پایان قرن نوزدهم و افول امپراتوری عثمانی نظر قدرت‌های دیگر را به خود جلب کرد. به‌قول یک روزنامه‌نگار اهل ژنو از سواحل دریای سیاه تا مرزهای چین شاهد ظهور منطقه‌ای خاکستری هستیم که در آن دولت‌های آسیب‌پذیر ماورای قفقاز و آسیای مرکزی، موضوع یک رقابت بی‌امان قرار گرفتند و به‌دنبال آن عده زیادی از صاحبان مشاغل آزاد، دیپلمات‌ها، مشاوران و به‌ویژه شرکت‌های نفتی متوجه جاذبه‌های ثروت و قدرت در این منطقه شدند (Chéterian, 1998, p.4). همان‌طور که این روزنامه‌نگار اشاره می‌کند تنها خلاء قدرت و مسائل امنیتی نبود که نظر دولت‌های دیگر را به این منطقه ناآرام جلب کرد، بلکه ثروت‌های نهفته یا دست‌کم گمان وجود چنین ثروتی در این منطقه نیز وسوسه برانگیز بود.

همه این تلاش‌ها از این نکته سرچشمه می‌گیرد که کشورهای تازه به استقلال رسیده هیچ‌کدام به‌تنهایی یا حتی با اتحاد با یکدیگر قادر به تأمین امنیت خود و پرکردن خلاء نظامی و سیاسی ناشی از فروپاشی شوروی نیستند. علاوه بر این موزاییکی از قومیت‌ها و گویش‌های گوناگون (Chéterian, 1994, pp. 4-5)، زمینه مناسبی برای دامن زدن به کشمکش‌ها و به‌دنبال آن حضور بیگانگان در این منطقه فراهم می‌آورد که ثبات سیاسی را به‌صورت رؤیایی دست نیافتنی درمی‌آورد و کشورهای کوچک منطقه را نیازمند حمایت قدرت‌های بزرگ می‌کند. از سوی دیگر قدرت‌های منطقه‌ای یا جهانی که علاقمند به مداخله در این مناطق هستند هر یک، از زاویه منافع ملی و امنیتی خود به این منطقه نگاه می‌کنند. پاره‌ای به‌دنبال منافع اقتصادی و

پاره‌ای دیگر نگران مسائل امنیتی و به‌دنبال تدوین یک استراتژی درازمدت و زمینه‌سازی سلطه همه‌جانبه خود هستند.

عمده‌ترین عاملی که حوزه دریای خزر را به کانون کشمکش‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی تبدیل می‌کند، منابع عظیم انرژی و سایر مواد خامی است که حدس زده می‌شود در این منطقه وجود دارد، اما کم و کیف آن هنوز به‌درستی روشن نشده است. نویسنده مقاله «نبرد برای طلای سیاه در قفقاز» می‌نویسد: نفت دریای خزر، گاز ترکمنستان، پنبه ازبکستان، طلای قرقیزستان و... انگیزه اصلی توجه بسیاری از کشورها و شرکت‌های بزرگ جهان به این منطقه است.

ذخایر نفت منطقه خزر را ۶۸ میلیارد بشکه تخمین زده‌اند که ۹۰ درصد آن بین مرزهای جنوبی آذربایجان تا مرزهای قزاقستان قرار دارد و پس از خاورمیانه، دومین حوزه نفتی جهان به شمار می‌رود. حتی حدس زده شده است که تا سال ۲۰۱۰ تولید نفت این منطقه به ۳/۴ میلیون بشکه در روز خواهد رسید. اما بارها نسبت به این ارقام ابراز شک و تردید شده است. هرچند نسبت به ذخایر گاز ترکمنستان که حدود ۲۱ بریلیون متر مکعب تخمین شده است کمتر تردید روا می‌دارند (شفاعی، ۱۳۸۰، ص ۳۴). اما همان طور که گفته شد، ثروت‌های طبیعی این منطقه تنها انگیزه حضور یا علاقه قدرت‌های دیگر در این منطقه نیست، بلکه انگیزه‌های سیاسی، امنیتی و استراتژیک و ملاحظات ژئوپلیتیک نیز اهمیت ویژه‌ای دارد. چنانکه لوموند دیپلماتیک طی مقاله‌ای به اهمیت ژئوپلیتیک قفقاز اشاره کرده و آن را در ردیف مسائل بسیار مهم جهان آینده و عاملی برای کشمکش بین قدرت‌های بزرگ جهان توصیف می‌کند (Dolay, 1995, pp. 3-4).

آنچه شتابزدگی قدرت‌های بزرگ به‌ویژه آمریکا را توجیه می‌کند این است که اگر روسیه از زیر بار مشکلات داخلی خارج شود و قدرت خود را بازسازی کند، بار دیگر برای سلطه بلامنازع و یک‌سویه بر مناطقی اقدام خواهد کرد که پیش از این جزو امپراطوری شوروی بوده‌اند. مسئله ایران و بنیادگرایی اسلامی هم هنوز می‌تواند سالیان درازی خواب غرب را آشفته کند. به همین دلیل چنانکه خواهیم دید سیاست میان‌مدت آمریکا برای محاصره ایران و استراتژی درازمدت آن بر کنترل روسیه استوار خواهد بود.

از سوی دیگر همان طور که اشاره شد، آنچه زمینه این کشمکش‌ها را فراهم می‌کند، ضعف کشورهای تازه به استقلال رسیده و رژیم‌های ناپایدار آنها است که نه تنها مقاومتی را در برابر حضور بیگانگان بر نمی‌انگیزد، بلکه خود چنین حضوری را تمنا می‌کنند.

ج- منطقه اصلی ایران

ایران برای تشکیل یک زیرسیستم منطقه‌ای که خود در آن نقش محوری و کلیدی را به عهده گیرد در هر پنج منطقه مجاور با چالش‌های جدی روبه‌رو است. منطقه خاورمیانه از رژیم‌هایی تشکیل شده که به دو دلیل حاضر به همکاری با ایران نیستند. یکی ناسیونالیسم عرب و دیگری وابستگی این رژیم‌ها به قدرت‌های خارجی. علاوه بر این آشفتگی‌ها و درگیری‌ها در این منطقه به‌حدی است که دوری جستن از آن تا نزدیکی به آن بیشتر به صلاح است.

از این رو سیاست و جهت‌گیری درست برای ایران در پیش گرفتن یک رویکرد بازدارندگی است؛ به این معنی که برای جلوگیری از سرایت تنش‌ها و جهت‌گیری‌های خصمانه‌ای که نیروهای سیاسی و دولت‌های این منطقه نسبت به ایران در پیش می‌گیرند یا محتمل است که در پیش گیرند، باید نخست با کشورهای کوچک و بی‌طرف منطقه مثل اردن، لبنان یا در شمال آفریقا با تونس، روابط معمولی در پیش گیرد و با کشورهای مهم مانند مصر و عربستان سیاست دوری و دوستی اتخاذ کند. دوم ابزارهای فشار و اعمال نظر مانند گروه‌های شیعه و مانند آن را در اختیار داشته باشد. بیش از این هیچ دانه‌ای در ریگزارهای عربستان به ثمر نخواهد نشست.

در منطقه قفقاز نیز همین دو عامل به‌شکلی دیگر سد راه همکاری‌های ایران با کشورهای این منطقه خواهد شد. جمهوری آذربایجان به ناسیونالیسم ترک گرایش دارد و رژیم این کشور چنان در دام غرب‌گرایی از یک سو و سیاست‌های ترک‌گرایی ترکیه از سوی دیگر گرفتار است که جایی برای ایران باقی نمی‌گذارد. سایر کشورها نیز مانند آذربایجان درگیر رقابت‌های آمریکا و روسیه بوده و در این پیچ و تاب به ناتو یا به مجموعه کشورهای مشترک‌المنافع طرفدار روسیه گرایش دارند. در عین حال سابقه فرهنگی ایران در سه کشور آذربایجان، ارمنستان و گرجستان ضروری می‌کند که فعالیت‌های فرهنگی ایران در میان مردمان این کشورها افزایش یابد و زمینه‌های دوستی پنهان و پایداری فراهم آید.

در حوزه خلیج فارس نیز همان دو عامل که در مورد خاورمیانه ذکر شده است، با شدت و یکپارچگی بیشتر وجود دارد. شورای همکاری‌های خلیج فارس بیشتر برای مقابله با نفوذ ایران و تاحدی عراق و در مرحله بعد عربستان شکل گرفت. انگلستان پس از خروج از این منطقه

در آغاز دهه ۱۹۷۰ چنان با زنجیره‌های اقتصادی و سیاسی (نفوذ در خانواده‌های سلطنتی) این کشورها را به خود و به غرب وابسته ساخته است که حاضر به هیچ نوع همکاری با ایران نیستند. ایران باید برای جلوگیری از فرار سرمایه‌ها به این مناطق دست به کار ایجاد معادل‌هایی در خاک خود شود. از سوی دیگر تقویت هر چه بیشتر نیروی دریایی ایران می‌تواند آنها را از همکاری بیشتر نظامی با غرب باز دارد و احساس کنند هرگونه امتیازی که به غرب بدهند باعث تقویت بیشتر نیروی دریایی ایران خواهد شد.

حوزه چهارم آسیای جنوب غربی و شبه قاره هند است که در آن زمینه‌های همکاری اقتصادی و سیاسی وجود دارد و تا هر جا که امکان داشته باشد می‌توان بی‌محابا بر دامنه همکاری‌ها افزود. طبیعی است در این راه باید از کنار اختلاف‌های هند و پاکستان گذشت و به هیچ جانب‌داری تن در نداد.

تنها حوزه‌ای که ایران می‌تواند آن را برای ایجاد یک زیر سیستم منطقه‌ای به رهبری خود انتخاب کند، آسیای مرکزی است. نفوذ فرهنگی ایران و توان اقتصادی آن پشتوانه چنین رویکردی است. اما این کار، ایران را با چهار قدرت روسیه، آمریکا، چین و ترکیه به رقابت می‌کشاند.

رقابت‌های جهانی و انطباق آن با رقابت‌های منطقه‌ای

آیا این امکان وجود دارد که رقابت ایران و ترکیه با رقابت قدرت‌های جهانی و فرامنطقه‌ای گره خورده و زمینه ائتلاف‌ها و اتحادهای وسیعی را فراهم کند که این منطقه را به صورت کانون درگیری‌های بین‌المللی آینده درآورد؟

بی‌شک محور اصلی تنش‌ها و تعارض‌ها رویارویی آمریکا و روسیه در این منطقه است. روسیه از همان زمان که مقدمات استقلال جمهوری‌های آسیایی خود را فراهم می‌کرد، طرح یک استراتژی نو استعماری را نیز برای سلطه اقتصادی بر این کشورها همراه با وابستگی سیاسی آنها تدارک می‌دید که اتحادیه کشورهای همسود، پوشش حقوقی آن محسوب می‌شد؛ درست مانند سیاست انگلستان پس از مواجه شدن با موج استعمارزدایی. از سوی دیگر آمریکا با اطلاع از این موضوع تمام تلاش خود را به کار بست تا بازسازی و سامان‌دهی دوباره روسیه را به تعویق اندازد و در همین دوره رشته‌های نفوذ اقتصادی و سیاسی خود را در این منطقه

تقویت کند. توجه آمریکا به این منطقه که از سال ۱۹۹۱ آشکار شد دو دلیل عمده داشت: یکی اقتصادی و مرتبط به منابع انرژی و دیگری ژئواستراتژیک که مربوط به جلوگیری از بازگشت روسیه به این کشورها می‌شد. در نتیجه مسئله گاز و نفت خزر تنها یک مسئله فنی نیست، بلکه به شدت با مبارزه قدرت آمریکا و روسیه گره خورده است.

هر چه سیاست‌های آمریکا روشن و قاطع بود، برعکس اروپایی‌ها با شک و تردید فراوان و احتیاط بیش از حد به این منطقه می‌نگریستند. حتی حضور انگلیسی‌ها، آلمانی‌ها و فرانسوی‌ها در کنسرسیوم‌های فعال در این منطقه نیز بسیار محتاطانه است، در حالی که روابط سرد ایران و آمریکا از یک سو و نگرانی‌های پنهان ایرانیان نسبت به اهداف روسیه از سوی دیگر، بهترین زمینه را برای همکاری‌های ایران و اتحادیه اروپا فراهم کرده است. چنانکه گفته شد در زمان حاضر محور اصلی، منازعه آمریکا و روسیه است که هر یک بر متحدان منطقه‌ای خود تکیه می‌کنند.

نویسنده کتاب «دریای جدید خزر و کشمکش‌های شوروی» در فصل دوم کتاب خود با عنوان «کاسپین: خلیج وارونه؟» می‌نویسد: «روس‌ها برای پس راندن آمریکا از این مناطق فقط روی ایران حساب می‌کنند، در حالی که آمریکایی‌ها از مساعدت‌های اقتصادی یا نظامی و حتی فرهنگی آنکارا، اسلام‌آباد، اورشلیم یا ریاض بهره می‌گیرند. در این اوضاع و احوال هر تنش قومی در حوزه دریای خزر یا پیرامون آن مانند ناآرامی‌های آبخازای گرجستان مورد استفاده این دو رقیب قرار می‌گیرد. این منازعه ابعادی جهانی داشته و برای آینده تعیین‌کننده است».

در این منازعه تعیین‌کننده، توانمندی اقتصادی، نظامی و صنعتی آمریکا با موقعیت جغرافیایی روسیه تاحدی به توازن می‌رسد، اما در نهایت وجود دوستان متعدد منطقه‌ای آمریکا و توانمندی فنی و نظامی این کشور موازنه را به نفع آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن تغییر خواهد داد. طرح این سؤال نیز خالی از فایده نیست که آیا تغییری در اتحادها و ائتلاف‌ها امکان‌پذیر است؟ طرح این سؤال از آن جهت است که در یک الگوی عقلایی بهترین سناریو برای غرب، اتحاد با ایران برای مقابله با نفوذ روسیه است. این همان وضعیتی است که در زمان رژیم گذشته برقرار بود. ایران بهترین موقعیت جغرافیایی را دارد و تنها کشوری است که در صورت تسلیح و تجهیز می‌تواند به مقابله با روسیه برخیزد. اما چنانکه می‌دانیم روابط ایران و آمریکا در حد صفر است و برعکس روابط آمریکا با رقبای منطقه‌ای ایران یعنی ترکیه و اسرائیل بسیار دوستانه است. این رقبا از این وضعیت برای پیشی گرفتن بر ایران بهره می‌گیرند. ایران سعی

کرد در برابر مثلث اسرائیل - ترکیه - آذربایجان، مثلث ایران - ارمنستان - یونان را به وجود آورد و در این راه از حمایت روسیه برخوردار بود. سخن از یک مثلث کارآمدتر دیگر یعنی هند - ایران - روسیه هم به میان بود. اما موانع ساختاری در ایران از جمله منع قانون اساسی در زمینه ورود به اتحادیه‌های نظامی، دست ایران را در پردازش یک سیاست خارجی کارآمد بسته است. به‌رحال، پیوند رقابت‌های منطقه‌ای با رقابت‌های جهانی، موضوعی اجتناب‌ناپذیر است و این نکته باعث پیچیدگی اوضاع منطقه می‌شود. در این اوضاع و احوال سیاست ایالات متحده آمریکا که از پشتیبانی متحدان منطقه‌ای خود بهره می‌گیرد اهمیت خاصی دارد. از این مقدمه می‌توان نتیجه گرفت که وضعیت آینده منطقه تا حد زیادی به استراتژی‌های آمریکا وابسته است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

ایران از زاویه تقویت نظامی و امنیتی خود سعی می‌کند تا در پیمان شانگهای از ناظر به عضو اصلی تبدیل شود؛ از زاویه سیاسی و اقتصادی با دو کشور ترکیه و پاکستان متحد شده و محور اسلام‌آباد - تهران - آنکارا را برای ایجاد یک زیرسیستم منطقه‌ای گسترده‌تر با مشارکت افغانستان و کشورهای قفقاز تشکیل دهد. این زیرسیستم می‌تواند همان اکو باشد که باید با جدیت بیشتری فرایند همگرایی را در دستور کار خود قرار دهد. سپس با تشکیل اتحادیه‌ای از کشورهای پارسی زبان، تمام امکانات خود را برای گسترش نفوذ فرهنگی خود در منطقه‌ای که جزء زیرمجموعه تمدنی آن به حساب می‌آید به‌کارگیرد و در همان حال خود را به‌عنوان دروازه ورود به آسیای مرکزی به جهانیان معرفی کند. در این میان مشکل روسیه را می‌توان با تقسیم کار یا تقسیم مناطق نفوذ یا همکاری‌های دیگر خنثی کرد. آخرین نکته اینکه بهبود روابط ایران و آمریکا می‌تواند به این فرایند کمک رسانده و حتی ایران را از روسیه و در صورت لزوم از اتحادیه شانگهای بی‌نیاز کند.

منابع و ماخذ

الف - فارسی

۱. شفاعی، غلامرضا(پاییز ۱۳۸۰)، "ذخایر انرژی دریای خزر: تکیه گاه امنیت، ابزار توسعه"، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۳۵.

ب- انگلیسی

- 1.Acharya, Amitav (July 2007), "The Emergency Regional Architecture of World Politics", **World politics**.
- 2.Adelkhah, Fariba, *Le Retour de Sandbad: L'Iran dans le Golf*, Paris(1999), CERI, N°53, Mai,: 40-49 .
- 3.Berthaud, Pierre; Gérard Kebabdjian, *La Question Politique en Economie Internationale*, Paris, La Découverte, 2006 .
- 4.Boisseau Du Rocher, Sophie (1998), *ASEAN et la Construction Régionale en Asie du Sud-Est*, Paris Harmattan.
- 5.Buzan, Barry; Ole Waever(2003), **Regions and Powers: The Structure of International Security**, Cambridge University Press.
- 6.Buzan, Barry, People (1991), **States and Fear**, Harvester-Wheatheaf.
- 7.Cantori, Louis / Steven Spiegel (1970), **The International Politics of Regions: A Comparative Approach**, Prentice-Hall. Inc, Englewood Cliffs, New Jersey.
- 7.Chéterian, Vicken (Jan-Fev 1998), "Bataille pour l'Or Noir dans le Caucase", Paris, Manière de Voir.
- 8.Chéterian; Vicken(Aout 1994), "Les Mille et une Guerres du Caucase", *Le Monde Diplomatique*.
- 9.Deblock, Christian(), " Régionalisme économique et Mondialisation: Que Nous apprennent les Théories" in Berthaud et Kebabdjian , Op. Cit .
- 10.Dolay, Nur(Juillet 1995), "Grandes Manœuvres Pétrolières dans le Caucase", *Le Monde Diplomatique*. .
- 11.Echinard, Yann; Laetitia Guilhot(2000), "Le Nouveau Régionalisme", Non Publié
- 12.Etzioni, Amitai (1968), "The Dimensions of Political Integration" in *Active Society: A Theory of Social and Political Process*, New Yorkm The Free Pressm.
- 13.Figuière, Cathrine; Laetitia Guilhot (3è Trim 2006), "Caractériser les Processus Régionaux: Les Apports d'une Approche en Termes de Coordination", *Monde en Développement*, N° 135.
- 14.Haardt, Michael(2000), **Antonio Négri, Empire**, Paris, Exils.
- 15.Haas, Ernst (1958), *The Uniting of Europe*, London: Stevens & Sons.
- 16.Haas, Ernst (1968), "The Uniting of Europe and Uniting of Latin America", **Journal of Common Market Studies**, Vol 5.
- 17.Haughton, Graham/ Dave Counsell (June 2004), "Regions and Sustainable Development: Regional Planning Matters", *Geographical Journal*, Vol .170, N-2.
- 18.Khan, Michele/ Hervé Gicquiau(Mars-Avril 1996), "Azarbaijan", *Le Courrier des Pays de l'Est*; Documentation Française.
- 19.Lake, David A; Patrick M Morgan(1997), "The New Regionalism in Security Affaires" in Lake, Morgan eds *Regional Ordre: Building Security in a New World*,
- 20.Pannsylvania State University Press.

- 21.Mitrany, David(Mai 1944), "La Paix et le Developpement Fonctionnel de "Organisation International", Paris, L'Avenir, N 5.
- 22.Oberding, Julie (July/Aug 2002), "Does Regionalism Beget Regionalism? The Relationship between Normes and Parthnership for Economic Development", Public Administration Review, No. 62.
- 23.Nesadurai, Helen E. S(2003), "Attempting Developmental Through AFTA: The Domestic Source of Regional Governance", **Third World Quarterly**, Vol .XXIV, No.2.
- 24.Russet, Bruce (1971), "Transactions, Community and International Politics Intgration", **Journal of Common Market Studies**, Vol. 9.
- 25.Tchenzett, Martial (23 Juin 2004), "Le Regionalisme et la Mondialisation sont-ils des Phenomenes Exclusifs?", available at: [www. ideologies et religions>neoliberalism et mondialisation des marches .](http://www.ideologies-et-religions>neoliberalism-et-mondialisation-des-marches)





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی